

عطف کتاب

یادم باشد از توی بار ک رد نشوم

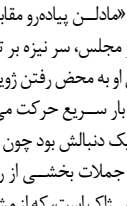
رک و پوست‌کننده (احوال ما زنان)	
آسیه جوادی (ناستین)	
نشر آموت	
چاپ اول: ۱۳۹۰	



■ «رک و پوست‌کننده» همان‌طور که از عنوان فرعی‌اش –احوال ما زنان – پیداست، کتابی است درباره خلق و رفتارها، احساسات و عادت‌ها و دغدغه‌های زنان. کتاب، فرمی میان داستان و یادداشت دارد و شاید بتوان آن را یادداشت‌هایی بدستان‌گونه یا داستان‌هایی یادداشت‌گونه نامید. داستان – یادداشت‌های این کتاب، پیش از این به صورت ستون ثابت در روزنامه فرهیختگان چاپ می‌شد. آسیه جوادی در این کتاب، با لحنی آمیخته به شوخ‌طبعی و بدون نگاه‌ی جانبدارانه، به روان‌شناسی زنان و طرح دغدغه‌ها و ولستگی‌های آنها پرداخته است و در جا‌هایی هم با دیدی انتقادی نسبت به برخی از عادت‌ها و رفتارهای زنان نگریده که البته طنز و لحن منتقدانه در این کتاب با لحنی هم‌لانه و نه جانبدارانه، همراه شده است. نویسنده در بسیاری از موارد از خلال روایت برش‌هایش از زندگی روزمره زنان، موضوع مد نظر خود را مطرح کرده است. «رک و پوست‌کننده» شامل یک ستر آغاز و ۵۴ داستان – یادداشت است. آزارهای ما زنان، آشپزخانه‌های ما زنان، الفت‌های ما زنان، دایی‌های ما زنان، پڑهای ما زنان، تبعیض‌های ما زنان و ترس‌های ما زنان عنوان‌های برخی از داستان – یادداشت‌های این مجموعه است. اینک بخشی از «پیری‌های ما زنان» از این مجموعه: «بعد از مدت‌ها امروز از خانه بیرون آمدم تا بروم دیدن کار‌های بیمه که باید شخصا انجام می‌دادم. از توی پارک رد شدم. راه زیادی رفته بودم اما نمی‌دانم چرا خسته شدم. روی نیمکت پارک نشستم تا اندکی خستگی در کنم پرمردی که در آن طرف نیمکت نشسته بود سدر صحبت را باز کرد. از بیمه حرف زدیم، مرا راهنمایی کرد که کجا بروم و چه کار بکنم. فکر کردم چه خوب شدن آن اقا را دیدم. یا شدم بروم دیدم ساعت نزدیک دوازده و نیم است. تا من برسم اداره تعطیل شده است. برگشتم وقتی به ساعت نگاه کردم دیدم یک ربع به دو است این اواخر چرا ساعت‌ها زود می‌گذرد. خب یک روز دیگر زودتر راه می‌افتم و یادم باشد که از توی پارک رد نشوم.» رک و پوست‌کنده را نشر آموت در تعداد ۱۱۰۰ نسخه و با قیمت ۴۰۰۰ تومان منتشر کرده است.

از میان مردگان

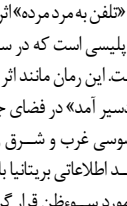
سرگیزجه	
پیپیر بوالو	
توماس نارس‌زاک	
ترجمه: عباس آگاهی	
انتشارات: جهان کتاب	
چاپ اول: ۱۳۹۰	



■ «هادلن پیاده‌رو مقابل مجلس را طی کرد. نگهبانی جلو مجلس، سر نیزه بر تنفت کشیک می‌داد. مثل روز قبل او به محض رفتن روزنی از خانه خارج شده بود. ولی این بار سریع حرکت می‌کرد و فلاوژی بر (شوهرش) از نزدیک دنبالش بود چون از وقوع حادثه‌ای بیم داشت.» این جملات بخشی از رمان «سرگیزجه» اثر بوالو و نارس‌زاک است، که از مشهورترین آثارش نیز هست. البته شهرت سرگیزجه –از شاهکارها و آثار به‌یادماندنی ژانر پلیسی و معمایی ادبیات جهان – به ویژه به دلیل فیلم مشهور فیلمساز مطرح، آلفرد هیچکاک است. این کتاب ابتدا با عنوان از میان مردگان، بعد عرق سرد و بعدتر سرگیزجه منتشر شد و به سرعت به اغلب زبان‌های دنیا ترجمه و بارها چاپ شد. داستان در دو بخش روایت می‌شود. بخش اول داستان همزمان با جنگ جهانی دوم در فرانسه اشغالی می‌گذرد و بخش دوم چهار سال بعد در بندر مarse در جنوب فرانسه و حاشیه مدیترانه، یک کارآگاه خصوصی مامور مراقبت از همسر دوستش می‌شود اما در لحظه‌ای شگفت شاهد خودکشی او می‌شود. این صحنه چنان تأثیری بر روان و ذهن کارگاه می‌گذارد که او را برای درمان راهی روانپزشک می‌کند. اما داستان سال‌ها بعد با مواجهه کار آگاه با زنی درست شبیه همسر دوستش پیچیده شده و تا پایان در هاله‌ای از یقین و تردید خواننده را به دنبال خود می‌کشاند.

جاسوس‌ها هرگز تعطیل نیستند

تلفن به مرد مرده	
جان لوکاره	
ترجمه: فرزاد فرید	
انتشارات: جهان کتاب	
چاپ اول: ۱۳۹۰	



■ «تلفن به مرد مرده» اثر جان لوکاره از دیگر داستان‌های ژانر پلیسی است که در سری مجموعه نقاب منتشر شده است. این رمان مانند اثر قبلی لوکاره «جاسوسی که از سردیسر آمد» در فضای جنگ سرد و رقابت دستگاه‌های جاسوسی غرب و شرق روایت می‌شود. یکی از مأموران ارشد اطلاعاتی بریتانیا با یک کارمند وزارت امور خارجه که مورد سوءظن قرار گرفته آشنا می‌شود. اما کمی بعد می‌فهمد که خودکشی کرده است. او فرضیه خودکشی را نمی‌پذیرد و جست‌وجو برای کشف ماجرای مرگ او را آغاز می‌کند. سیدنی اومت بر اساس این کتاب فیلمی به نام «ماجرای مرگبار» ساخته است.

درباره مجموعه شعر «یک مشت شعر نگفته»

نگفتنِ گفتن



امیر هوشنگ افتخاری راد

هری لوید در یکی از فیلم‌های معروفش که در دهه ۶۰ از تلویزیون زیاد پخش می‌شد، در خیابانی در مرکزیک راه می‌رود که دو طرف خیابان جنگ خونینی بین دو طرف در کار است، اما قهرمان فیلم بدون توجه به توپ و تفنگ و گشتارها، با خونسردی بدون توجه به آنچه در پیرامونش رخ می‌دهد و بی‌آنکه تصور کند که ممکن است خودش نیز تا لحظه‌ای دیگر هدف گلوله‌ای اتفاقی قرار گیرد، در خیابان راه می‌رود و شماره کفش مردگان را نگاه می‌کند تا کفشی برای خودش انتخاب کند. او دزد کفش نیست تنها کفشی برای پاهای برهنه خود می‌خواهد اما هم اوست که سرانجام خاتمه‌دهنده جنگ است. وضعیت این تراژدی مضحک، نوشتن شعر در این وضعیت است. نوشتن کار هولناکی است و نوشتن شعر، خوفناک‌ترین، خودخواهانه‌ترین و ضروری‌ترین کار. در یک شعر به نام «شعر ناتمام»، خطایش شعرهای بالقوه است که هنوز بالفعل نشده‌اند. آنها گویا خطر بیشتری دارند: به شعر نگفتم/اخرده‌ای نیست اگر/ معنا نمی‌دهد/بل شعر نگفتم/اگفتم/ام

باری را چند-چند بیازدا /گفتم‌ام که خاطرش بماند/نیامدن بهتر از آمدن است/ گفتم‌ام خیلش راحت باشد/اما را حتی به جرم شعر‌های نگفته هم گردن می‌زنند. چگونه می‌شود آدمی چیزی را نگوید؟ چرا چیزها به جای اینکه بیان نشوند، باید بیان شوند؟ آیا امر حقوقی حاکم بر وضعیت‌ها/از همه یک مجرم متحرک ساخته است؟ مجرمی که به محض «بیان کردن»، در مکانیسم حقوقی می‌تواند کمیتی پیدا کند.مکانیسم حقوقی تنها در این حالت دستش گشاده است، چیزی‌باید بیان شوند، حتی سکوت دیگر واجد کمیت امر حقوقی می‌شود. مگر در قوانین وجود ندارد که اگر «خواننده به دادگاه» از جرمی آگاه باشد و سکوت کند، خود عمل مجرمانه انجام داده است؟ بنابراین، سکوت آدمی نیز واجد امری قابل اندازه‌گیری است. اما باید «نگفتن» را از سکوت جدا کرد. متهم از نگفتنش بیشتر آزار می‌بیند تا سکوتش. آنچه گفته نمی‌شود باید گفته شود. این چیزی است که امر حقوقی از فرد مطالبه می‌کند. در این شعر، عبارت «نیامدن بهتر است»هم حاکمی از طنز تلخ موجود در آن و هم تفکیک آن از سکوت کردن است. درنیامدن، حرکت است. حرکِ نیامدن، یعنی درنیامدن باید حرکتی باشد که

مفتون امینی

شاعر

مجموعه شعر «پرچم سپید متاسف» که پاییز همین سال در مشهد انتشار یافته از جواد گنجعلی جوان ۳۱ساله‌ای است از اسامی خراسان‌صوری که با مجموعه قبلی با عنوان «وری بر پاشنه اندوه» در سال ۸۸ برنده جایزه شعر جوان شده است و حال با مجموعه‌ای متفاوت، همه با شعرهای کوتاه و درباره احساس‌ها و تلقیات از جنگ، جنگی که به‌طور کلی و غیرانضامی پیش آمده است با چنان ذهنیت‌ها و باورها و برداشت‌های شگرف که آدم تصور می‌کند گوینده خود زمانی را در جبهه گذرانده، در صورتی که از خدمت نظام هم معاف بوده و این همه که در شعرهایش آمده در سایه تخیلی نیرومندوابسته به یک الزام عاطفی است.صرفنظر از پرداخت به موضوعی یا انگیزه‌ای واحد که باید همراه با اثرات منفی نباشد که نیست. خود شعر هم از نظر عینی، بیانی باسماں و شیوا دارد فاقد هر گونه غلط، قصور، یا اشتباه دستوری و دارای نوعی آهنگ کلام که در فقدان وزن و قافیه لازم‌ه شعر

گل باران هزارروزه در جایی ایستاده که شعر معروف به دهه ۷۰ ظاهر با تاریخ ادبیات پیوسته، اما پس‌لرزه‌هایش همچنان محسوس است. بسیاری از مولفه‌هایی که در دهه ۷۰ ناآشنا و تازه می‌نموند، در شعر اکنون دیگر جا افتاده، از هم‌راهن همیشه‌گی شعر متفاوت محسوب می‌شوند. خواننده پیگیر شعر باباچاهی با بسیاری از این مولفه‌ها به خوبی آشناست؛ مولفه‌هایی چون: پرش/ برش روایی، چندصدایی، معناترگیزی، مجنون/اسپیدنویسی و… غالب این مولفه‌ها در بازخوانی مجموعه‌های پیشین شاعر بارها کندوکاو شده‌اند. خواننده مورد اشاره لاید خواننده و می‌داند که شعر متفاوت سال‌هاست که از پیراسته‌نویسی و رسمی‌نویسی فاصله گرفته است. با این پیش‌فرض از طرح اینس مباحث پرهیز کرده، صرفا به یکی از شاخصه‌های گل باران هزارروزه می‌پردازم: مطایبه‌نویسی چندمنظوره. در سراسر این مجموعه نشانی از تراژدی، سرگذشت عاشقانه، قصار گویه‌ها و… نیست. طنز خاص باباچاهی که به ویژه از شعرهای دهه ۷۰ همراه همیشه‌گی شعرهایش بوده، در این مجموعه نیز موقعیتش را تثبیت‌شده می‌بیند. انگار مخاطب ضمن قرائت شعر ناخواسته در معرض خنده‌درمانی قرار می‌گیرد؛ طنزی که از جابه‌جایی موقعیت‌ها، کنش‌های غیرمنتظره و البته بستر کودکانه– شاعرانه حاصل می‌شود. اگر قابل به حضور یک شخصیت شعری در شعر باشد، این شخصیت در شعر باباچاهی مطلقا در بی حل معضل‌ها و تناقض‌ها برنمی‌آید. آنچه غیرطبیعی بودن واکنش‌ها را پیش روی خواندن می‌نهد، آشفتگی روح درآه: الکساندر بلوک) انسان عصر حاضر است که در برابر انبوهی از کنش‌های چندپهلوی و حیرت‌آور قرار می‌گیرد. با این توجیه که او نسبت به این آشفتگی‌ها آگاه است، واکنش او نسبت به موقعیت‌های متنی پیش/پیش

کتاب

درباره مجموعه شعر «یک مشت شعر نگفته»

نه تنها بالفعل نیست بلکه فقدانِی در بالقوگی نیامدن است. این رسالتی است که شعر برعهده گرفته است. زین پس شعر، بالفعل نمی‌شود، فقدانش را در آنچه بالقوگی خودش است، حفظ می‌کند. این رسالت شعر است.

وضعیت به طرز هولناکی، بدل به امر حقوقی شده است و شعر در این معرکه گام می‌زند، باطل الاباطیل است، چیزهایی که بیان می‌شوند، آسان‌تر در وزنه بطالت و سودمندی قرار می‌گیرند لیکن آنچه بیان نمی‌شود، چه؟ برای وضعیت‌های موجود، بیان شدن ضرورت است و بیان نشدن، تهدیدی عظیم است. و به هر تقدیر شعر در بازی و رقابت جهان کمی شده، وارد می‌شود و عملدانه می‌یازد، ظفرمندان‌ه تا پای خط پایان می‌رود لیکن پایش را آن سوی خط نمی‌گذارد. شعر خود را بیابن نمی‌کند؛ دست بر قضا بیان می‌شود تا بیان شدن خود را انکار کند. در کارزار راه می‌رود، خطر می‌کند، بی‌آنکه پروای خویش داشته باشد. شعر، پرهیزگار نیست و کناره‌گیری‌اش در حد نظاره کردن نیست، همراه کارزار سودآور نیست، راه رفتن در میانه یا کناره کارزار است، زیرا تصادف و بخت را به محک می‌گذارد.

حال برای شاعر چه فرق می‌کند زیرا «به جرم شعرهای نگفته هم گردن می‌زنند.»

پی‌نوشت:

پیش از این، معمول بود که وقتی می‌خواستند اولین مجموعه شعر چاپ‌شده‌ای را معرفی کنند در پایان معرفی، منتقد اظهار امیدواری می‌کرد که نوید یک شاعر با استعداد دارد. اما مرور زمان نشان می‌دهد تنها استمرار در نوشتن است که شاعر می‌سازد؛ استمراری که همیشه تمامام باقی می‌ماند.

مجموعه شعر «یک مشت شعر نگفته» نوشته مسعود رفیعی، با فرض استمرار در کار در سلسله‌کار شاعری قرار می‌گیرد، لیکن زمانه‌نوشتن نقد بر مجموعه شعر به روشی که پیش از این مرسوم بوده که به اصلاح نقاط مثبت و منفی آن نقل شود، با ایرادات گرمی آن بیان شود، یا اینکه چگونه نوشته می‌شد، بهتر بود، دیگر راضی کننده نیست. زیرا در موقعیتی هستیم که اگر خود شاعر جست‌وجوگری و تجربه‌های ذهنی نکند، کم‌کاری از خود اوست و کار شاعری، تنها استعار و هر کسسی سخت می‌طلبد و در این‌ راه خود او بهتر از هر کس می‌داند که چه چیزی را ننویسد. از این‌رو، با وجود بعضی اضافات و توصیفات دستمالی‌شده‌ای که مانع ایجاز، استعاره، تعلیق و تخیل در عموم مجموعه شعرها می‌شود، لیکن سرانجام تشخیص

درباره مجموعه‌شعر «پرچم سپید متاسف»

شعر بی‌خطا کافی نیست

سپاه ما /و سربازان دشمن
۲- بچه‌ها / شیشه پنجره بیبوی را می‌شکنند / کلاه کهنه آهنی /غلغلی می‌زنند بر خاک‌ریز
۳- ما شبی / چون سنگ‌های آتشنزنه / یکدیگر را کشف می‌کنیم / و شادمانی، پای گپ‌شده‌اش را بازمی‌یابد / در انتشاری‌ما
۴- با صدای انفجار /هری پاپین می‌ریزد ا دل درخت شفتالو

۵- ماه به صراحت نمی‌تابد/ مادران دردمند در آنگشت /یا نوک انگشت /چهره جگر‌گوشه‌شان را می‌کاوند /در تازیکی /مهربانی با تمام وجود /در مویرگ‌ها جریان دارد /و سال‌های شمسِ / به کوهستان بازگشتند

۱- باران/ به تسلاوی می‌بارد / بر

پرچم سفید متاسف	
جواد گنجعلی	
چاپ اول: ۱۳۹۰	
تعداد: ۱۱۰۰ نسخه	



مکتی کوتاه بر «گل باران هزارروزه» سروده علی باباچاهی

شعر به مثابه خنده‌درمانی

محمد لوطیج

از آنکه عاشقانه/ عارفانه و به معنای کلاسیکش شاعرانه باشد، بدوا عاجزانه به نظر می‌آید. به گونه‌ای که اطلاق صفت فرهیخته به او، بیش از حد خنده‌دار و مضحک است. با این توضیح که از رویکرد کارت‌پستالی فاصله گرفته، گاه به فضایی کارِتونی پهلوی می‌زند: فکر کن فقط فکر کن/ به درختانی که گاهی چکه‌چکه خون چکه می‌کنند/و به این چوب و چرم نساییده دست به دست نگشته/ که دختر جنگلبانی بوده در مازندران /پدرا/ و پدر شبی نصف شبی بانگ برآورده خروس بی‌محل شده/ کنده‌اند سرش را/ بال و پرش را/ و گذاشته‌اند لب جویی که آقا روباها از آنجا می‌گذرد/ پهلوی می‌زند:

آنچه از گل باران هزارروزه در ذهن مخاطب رسوب می‌کند، به واسطه گزینش مفاهیم نیست. حرف مهمی طرح نمی‌شود، هیچ مساله بنیادینی بازگو نمی‌شود و در عین حال از همه چیز سخن می‌رود: ... خواهرش هم عاقل است هم دو چشم اضافی دارد/ جای نیش زنبور را هم در تازیکی تشخیص می‌دهد/ قصاص؟ باشد! قبول/ اجازه بدهید! بروم مشت‌مشت سرهای دیگر را هم بیابورم/ یکی‌یکی برید بگذارید لب جو/ مایه عبرت حشرات موذی هم بشود کافی‌ست (ص۵۶)

خواننده‌ای که بیکاره مثلا از دلِ ابراهیم در آتش شاملو



نقاشی: بهمن حصص

بنابراین قرائت شعر-اگر چنین چیزی قابل باشیم- همان ایجاد خط مجاب با یک اثر هنری است، برای این کار به قول آردورنو، فرضا فلسفه می‌تواند هنر را متعین کند. آنچه در قطعه بالا آمد، امکانی است که نظریه بالقوگی آگاهیم در قرائت کردن می‌دهد. البته اصلا به‌این معنا نیست که باید مصداقی برای آن فلسفه پیدا کرد بلکه کارکرد آن همان خط مجانب است؛ خطی که در کنار منحنی خود حرکت می‌کند مرتب به آن نزدیک می‌شود اما هیچ‌گاه به آن تلافی نمی‌کند

به‌خانه‌بازمی‌گردند/ به اجساد سوخته فکر می‌کنند /بوی شمع به هراس‌شان می‌آورد /بی‌آنکه همافوشی به لذت ۷- شادمانه به خانه‌بازمی‌گردد /و موهایش را می‌بافد /زنی که نام همسرش را/ در ستون کشتگان جنگ بیافته است
۸- زندگی با مرمدک گشاده / گوش به صدای رادیو می‌دهد در پناهگاهی مجزون / که زمانی سیلوی گندم بوده است
۹- و گشتنا / اسیری که به وطن بازمی‌گردد / از وسعت شعر به هراس می‌افتد / آنگاه ترجیح می‌دهد که در خانه بماند /و به زنده‌ها رنگ آبی بزند
۱۰- نام تو جزبی از اسم شب می‌شد/ نگهبان‌ها را به ستوه می‌آورد/ تا سپید...

اینها و بیش از ۷۰ شعر دیگر در این مجموعه نشان می‌دهد که گنجعلی گام‌های بلندی را نهاده است و او به‌خوبی دریافته است که در چند دهه اخیر برخلاف آن سوهایی قرن پیشین صرف سرودن شعر بی‌خطا و قابل قبول سربیزبان و ادیبان کافی نیست بلکه از شاعر امروز، خلاقیت و ابتکار و اندیشه خواسته می‌شود، چرا که مردم مخاطب شعر، از عادی‌شده‌ها و معمولی‌ها در حال اشباع‌اند و بیشتر گسترده‌گی می‌خواهند تا اثرآفرینشگی... (ص۶۶)

به این سطرها پر تراب شده باشد، با شعری به غایت ساده‌لوحانه، خنده‌دار و گاه منفعل روبه‌رو می‌شود؛ شعری که سوهاضمه گرفته از بس که از همه چیز و همه کس تغذیه کرده از نگارش رودکی گرفته تا ترانه‌های عامیانه، شعرآرایی‌ها، تمثیل‌های قطعه‌قطعه‌شده و... به کلی از فخامت و استواری شعر غیرنیمایی دور می‌شود. در حقیقت شاعر پس‌زمینه تازامی می‌آفریند با سازوکاری تازه. این context از آن جهت برای مخاطب شاملو ناآشنا و احتمالا مضحک است که به context شعر راه نبرده است. او شعر باباچاهی را در context که از شعر شاملو در ذهن دارد، به می‌خواند بنابراین این ناهم‌خوانی به مضحکه و تمسخر می‌انجامد:

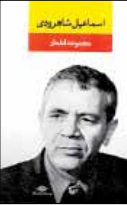
... اماای کلاهی که حوصله‌ات سر رفته اسمت بد در رفته/ پیش خودمان باشد این حرف/ دوست داشتن تن به تن و دوست داشته شدن/ می‌تواند قالب پنبیری باشد وسط شباق/ در آشپزخانه‌ای که پنجره‌های نظرگیری دارد/ نه! (ص۶۶)

به نسبت مجموعه‌های پیشین، در گل باران هزارروزه، از آنجایی که باباچاهی در هر دوره سعی کرده رفتار دیگرگونه‌ای با مطایبه داشته باشد، از بسته شدن فضای شعری و حرکت دایره‌ای دور می‌ماند. اما این انحراف همیشه وجود دارد که تکرار نگاه مطایبه‌ای، به نوعی بحران بدل شود. انگار یک جهان‌بینی تبیین شده بر کنش‌های شعری نظارت می‌کند و این خطر محتمل است که به نوعی ایدئولوژی کسل‌کننده منتهی شود.

عطف کتاب

آی میقات‌نشین

مجموعه اشعار اسماعیل شاهرودی	
به کوشش افشین شاهرودی انتشارات نگاه	
چاپ اول: ۱۳۹۰	



■ انتشار مجموعه اشعار اسماعیل شاهرودی توسط انتشارات نگاه یکی از اتفاق‌های مهم امسال در زمینه انتشار کتاب شعر است؛ چرا که تا پیش از انتشار این کتاب دسترسی به تمام اشعار شاهرودی کار چندان آسانی نبود. شاهرودی همان شاعری است که براهنی «اسماعیل» را به یاد او سرود و در آزاده خانم او را به یکی از شخصیت‌های رماتش تبدیل کرد و نیما بر نخستین دفتر شعرش مقدمه نوشت؛ مقدمه‌ای که در آغاز همین مجموعه اشعارش نیز آمده است. مجموعه اشعار اسماعیل شاهرودی به کوشش افشین شاهرودی و با مقدمه‌ای از او در کنار مقدمه نیما بر مجموعه شعر «آخرین نبرد» منتشر شده است. این کتاب تمام دفترهای شعر شاهرودی را از «آخرین نبرد» تا «آی میقات‌نشین» و شعرهای پراکنده شامل می‌شود. مجموعه اشعار اسماعیل شاهرودی با قیمت ۱۰ هزار تومان منتشر شده است.

از ریز و درشت ترجمه

ترجمه‌کاوی	
بهاالدین خرمشاهی انتشارات: ناھید	
چاپ اول: ۱۳۹۰	



■ «ترجمه‌کاوی» کتابی است از بهاءالدین خرمشاهی که به‌تازگی توسط انتشارات ناھید منتشر شده است. خرمشاهی که تا به حال در حدود ۲۰ کتاب و ده‌ها مقاله از دو زبان عربی و انگلیسی ترجمه کرده است، نظرات و تجربیات خود را از امر ترجمه، در این کتاب به‌قلم درآورده است. خود او در پیشگفتار کتاب، «ترجمه‌کاوی» را راهنمای ترجمه یا به اصطلاح کتاب دست‌ی ترجمه می‌نامد. این کتاب می‌تواند برای دانش‌جویان رشته‌های زبان‌های عربی و انگلیسی و مترجمان این زبان‌ها و ترجمه پژوهان و منتقدان ترجمه مفید واقع شود، هرچند خرمشاهی با افزودن این نکته که «اصول و قریب به اتفاق مسایل ترجمه یکسان و همسان است» آن را برای مترجمان زبان‌های دیگر نیز کارآمد می‌داند. خرمشاهی در مورد چگونگی نوشتن این کتاب آورده است: «از همان آغاز، بلکه از عهد نوجوانی که ترجمه‌های فارسی از انگلیسی را برای معارست در ترجمه آموزی با متون اصل آنها انطباق می‌دادم تا رفتارفته سر از چون و چند و فوت و فن ترجمه درآورم، ساعت شریف ترجمه از عربی انگلیسی به فارسی برایم جاذبه وصف‌ناپذیر داشت. تا ۱۲،۱۰سال پیش که عملا در ذهن و بر کافه یادداشت‌هایی برمی‌داشتم که روزی و روزگاری به کار تالیف کتابی– که سرانجام همین کتاب شد– درباره همه مسایل ترجمه بیاید. می‌خواستم کتابی حاوی مهم‌ترین مباحث و مسایل درشت و ریز ترجمه بنگارم، که هم ارزش آموزشی و نظری و هم پژوهشی–علمی داشته باشد» خرمشاهی در پیشگفتار کتاب به دو بحث فنی و اساسی ترجمه‌کاری، یعنی بعضی غلط‌های رایج در ترجمه و گره‌بررداری پرداخته و سپس در هشت‌بخش مسایل مختلف ترجمه را بررسی کرده است.

بادبوی بنزین می‌آورد

پنجاه درجه بالای صفر	
علی چنگیزی انتشارات: چشمه	
چاپ اول: ۱۳۹۰	



■ **باد، جام پنجره‌ای را که رو به جاده و می‌شد، می‌لرزاند.**
ل‌های متقاطع پنجره نور کرخت بیرون را کف اتاق لقمه لقمه می‌کرد. باد به قدری شدید بود که از درز و دورز دیوارها بوی تیز بنزین را از طرف بمپ‌ها تو می‌آورد و سقف فلزی و شبرواتی بمپ بنزین را می‌لرزاند. پرچ‌هایی که ورقه‌های فلزی کج و کوله سقف را به هم متصل می‌کردند، خیلی وقت بود که لق شده بودند و باد که می‌وزید سر و صدایی وحشتناک به راه می‌انداختند. تابلو تبلیغاتی رنگ و رو رفته روغن موتور هم غرغری می‌کرد و لنگر برمی‌داشت.» آنچه خواندید سطرهای آغازین رمان تازه علی چنگیزی است: رمان «پنجاه درجه بالای صفر». پیش از این رمان «برسه زیر درختان تاغ» منتشر شده بود و «پنجاه درجه بالای صفر»، دومین رمان اوست. رمانی ۲۰۰صفحه‌ای در ۳۴ فصل که در بادگان و فضای نظامی می‌گذرد. این رمان در نشر چشمه منتشر کرده و قیمت آن ۵۰۰۰ تومان است.